

بسم الله الرحمن الرحيم

جلسه چهلّم ۳۰/۹/۹۸

موضوع: مصدر تشریح معارف دین؛ صحابه یا اهل بیت (۱۷)

اعوذ بالله من الشیطان الرجیم بسم الله الرحمن الرحیم و به نستعین و هو خیر ناصر و معین الحمد لله و الصلاة على رسول الله و على آله آل الله لاسیما على مولانا بقیة الله واللعن الدائم على اعدائهم اعداء الله إلى يوم لقاء الله.

پرسش:

«محمد العریفی» کیست؟

پاسخ:

«عریفی» کسی بود که فتوای «جهاد النکاح» را صادر کرد و یکی از مخالفین سرسخت شیعه بود و در توئیتر تقریباً ۲۲ میلیون دنبال کننده داشت؛ یعنی پرکارترین وهابی کره زمین بود.

پرسش:

آیه قرآن می گوید:

(إِنَّكَ لَا تُسْمِعُ الْمَوْتَىٰ وَلَا تُسْمِعُ الصُّمَّ الدُّعَاءَ إِذَا وَلَّوْا مُدْبِرِينَ)

مسلمتا تو نمی توانی سخنت را به گوش مردگان برسانی، و نمی توانی کران را هنگامی که روی برمی گردانند و پشت می کنند فراخوانی!

سوره نمل (۲۷): آیه ۸۰

این‌هایی می‌گویند از امیرالمؤمنین و امام حسین نباید چیزی خواست، و باید از خداوند متعال خواست، چون مرده‌ها نمی‌شوند. خداوند به پیامبرش می‌گوید تو نمی‌توانی بشنوی! این‌ها را باید چطوری جواب بدهیم؟

پاسخ:

خود علمای اهل سنت می‌گویند آیه (تَسْمِعُ الْمَوْتَى) مربوط به کسانی است که قلب‌شان مرده! می‌گوید: پیغمبر نمی‌توانی به این قلب مرده‌ها چیزی بفهمانی! یعنی:

(حَتَّمَ اللَّهُ عَلَى قُلُوبِهِمْ وَعَلَى سَمْعِهِمْ وَعَلَى أَبْصَارِهِمْ غِشَاوَةً وَلَهُمْ عَذَابٌ عَظِيمٌ)

خدا بر دلها و گوشه‌های آنان مهر نهاده؛ و بر چشمه‌هایشان پرده‌ای افکنده شده؛ و عذاب بزرگی در انتظار آنهاست.

سوره بقره (۲): آیه ۷

شما «الجامع الاحکام القرآن» را ملاحظه بفرمایید، «قرطبی» دارد:

«وما أنت بهادي العمى عن ضلالتهم إن تسمع إلا من يؤمن بآياتنا فهم مسلمون (فإنك لاتسمع الموتى) أي وضحت الحجج يا محمد لكنهم لإفهم تقلید الأسلاف في الكفر ماتت عقولهم وعميت بصائرهم فلا يتهيأ لك إسماعهم وهدايتهم»

الجامع لأحكام القرآن؛ اسم المؤلف: أبو عبد الله محمد بن أحمد الأنصاري القرطبي الوفاة: 671، دار

النشر: دار الشعب - القاهرة، ج 14، ص 46

لذا مراد این نیست که پیغمبر کنار قبرستان رفته و داشته مرده‌ها را دعوت می‌کرده که خداوند فرموده باشد پیغمبر! مرده‌ها صدای تو را نمی‌شنوند!

پرسش:

ظاهر آیه که این معنا را می رساند!

پاسخ:

نه، اینگونه نیست. آیه که یک ظاهر ندارد. فرمود:

«ان للقرآن معاني طويلة حسب اختلاف الافهام و درجات الإيمان و المعرفة و في بعضها ان لبطنه بطنا

الى سبعة ابطن او سبعين بطنا»

معاني الأخبار؛ نویسنده ابن بابویه، محمد بن علی، محقق / مصحح: غفاری، علی اکبر، ناشر: دفتر

انتشارات اسلامی وابسته به جامعه مدرسین حوزه علمیه قم، ص ۲۵۹

خود «ابن تیمیه» تعبیرش این است که:

« أن النبي وقف على قليب بدر فقال هل وجدتم ما وعدكم ربكم حقا وقال إنهم يسمعون الآن ما أقول»

تا آن جایی که می گوید:

«فهذا خطاب لهم وإنما يخاطب من يسمع»

بعد ایشان می گوید:

«فإن المراد بذلك سمع القبول والامتثال فان الله جعل الكافر كالميت الذي لا يستجيب لمن دعاه

وكالبهائم التي تسمع الصوت ولا تفقه المعنى»

کتب و رسائل و فتاویٰ شیخ الإسلام ابن تیمیة، اسم المؤلف: أحمد عبد الحلیم بن تیمیة الحرانی أبو العباس الوفاة: ۷۲۸، دار النشر: مكتبة ابن تیمیة ، الطبعة: الثانية، تحقیق : عبد الرحمن بن محمد بن قاسم العاصمي النجدي، ج ۲۴، ص ۳۶۳ و ۳۶۴

این را «ابن تیمیہ» دارد می‌گوید، «ابن تیمیہ» لیدر وهابیت است، حالا ما روایات اهل بیت را کنار می‌گذاریم و از زبان خودشان می‌آوریم؛ تنها این نیست آیات دیگری هم است که آن‌ها خیلی واضح‌تر از این‌ها است. آیه «عِبَادُ امثالکم» خیلی واضح‌تر از این است:

(إِنَّ الَّذِينَ تَدْعُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ عِبَادٌ أَمْثَلُكُمْ فَادْعُوهُمْ فَلْيَسْتَجِيبُوا لَكُمْ إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ)

آنهایی را که غیر از خدا می‌خوانید (و پرستش می‌کنید)، بندگانی همچون خود شما هستند؛ آنها را بخوانید، و اگر راست می‌گویید باید به شما پاسخ دهند (و تقاضایتان را برآورند)!

سوره اعراف (۷): آیه ۱۹۴

این‌جا کاملاً مشخص است بر این‌که مراد از (عِبَادٌ أَمْثَلُكُمْ) بت‌های که درست کردید یا:

(مَا نَعْبُدُهُمْ إِلَّا لِيُقَرِّبُونَا إِلَى اللَّهِ زُلْفَى)

و آنها که غیر خدا را اولیای خود قرار دادند

سوره زمر (۳۹): آیه ۳

مراد بت‌های است که این‌ها درست کردند؛ وگرنه بحث توسل بخواد باشد وقتی خدای عالم در رابطه با فرزندان یعقوب می‌گوید:

قَالُوا يَا أَبَانَا اسْتَغْفِرْ لَنَا ذُنُوبَنَا إِنَّا كُنَّا خَاطِئِينَ

گفتند: «پدر! از خدا آمرزش گناهان ما را بخواه، که ما خطاکار بودیم!»

سوره یوسف (۱۲): آیه ۹۷

یا آیه ۶۴ سوره نساء:

وَلَوْ أَنَّهُمْ إِذْ ظَلَمُوا أَنفُسَهُمْ جَاءُوكَ فَاسْتَغْفَرُوا اللَّهَ وَاسْتَغْفَرَ لَهُمُ الرَّسُولُ لَوَجَدُوا اللَّهَ تَوَّابًا رَحِيمًا

و اگر این مخالفان، هنگامی که به خود ستم می‌کردند (و فرمانهای خدا را زیر پا می‌گذاشتند)، به نزد تو می‌آمدند؛ و از خدا طلب آمرزش می‌کردند؛ و پیامبر هم برای آنها استغفار می‌کرد؛ خدا را توبه پذیر و مهربان می‌یافتند.

سوره نساء (۴): آیه ۶۴

عمده اهل سنت گفتند این آینده، هم دوران حیات پیغمبر را شامل می‌شود و هم دوران ممات پیغمبر را.

یا آن سلامی که در نماز می‌گوییم: «السلام علیک ایها النبی» پیغمبر یا می‌شنود یا نمی‌شنود. اگر (نستجیر بالله) نمی‌شنود، سلام خطاب باطل است. - «ابن تیمیه» می‌گوید: «إنما یخاطب من یسمع!» ما کسی که می‌شنود می‌توانیم مورد خطاب قرار بدهیم نه کسی که نمی‌شنود - و اگر می‌شنود و حق هم همین است که می‌شنود، پیغمبر هم فرمود هر کس به من سلام بدهد جواب سلام او را خواهم داد چه از دور چه از نزدیک؛ وقتی پیغمبر سلام ما را می‌شنود، چطور توسل ما را نمی‌شنود!؟

پرسش:

بعضی موقع‌ها می‌گویند اگر پیغمبر و اهل بیت و شهدا زنده هستند، پس نباید با همسران‌شان ازدواج کرد؟

پرسش:

قرآن می‌گوید:

(وَلَا تَحْسَبَنَّ الَّذِينَ قُتِلُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ أَمْوَاتًا بَلْ أَحْيَاءٌ عِنْدَ رَبِّهِمْ يَرْزُقُونَ)

(ای پیامبر!) هرگز گمان مبر کسانی که در راه خدا کشته شدند، مردگانند! بلکه آنان زنده‌اند، و نزد

پروردگارشان روزی داده می‌شوند.

سوره آل عمران (۳): آیه ۱۶۹

پس طبق این نباید با همسران شهدا هم ازدواج کرد! جناب «عمر بن خطاب» از دیدگاه آقایان اهل سنت شهید شده؛ آیا بعد از این که - به قول آنها - عمر شهید شد، همسرانش شوهر کردند یا نه؟ و یا «ابوبکر» که مشخص است ابوبکر را هم شهید می‌دانند، زن ابوبکر «اسماء بنت عمیس» با حضرت علی ازدواج کرد.

ابوبکر را صد در صد می‌گویند شهید است؛ چون مسموم شد و در آن شکی ندارند که ابوبکر هم شهید شده. «اسماء بنت عمیس» زن ابوبکر بود بعد از مرگ ابوبکر همسر امیرالمؤمنین شد. و یا همسران عمر همگی بعد از عمر ازدواج کردند بحث سر این است که «احیاء» در عالم برزخ است و آنها محیط به این عالم هم هستند.

قضیه ازدواج و ... تابع حیات دنیوی است، نه حیات فوق دنیوی؛ این‌ها اگر زنده هستند حیات‌شان فوق دنیوی است و احکام دیگری دارد و تسلط‌شان بر این عالم از زمان حیات دنیوی‌شان بیشتر است، البته برای اهل بیت فرقی نمی‌کند چه در دنیا باشند چه در عالم برزخ و ملکوت باشند، این‌ها احاطه علمی بر کل جهان هستی دارند.

پرسش:

می فرمایید اهل بیت احاطه بر کل جهان هستی دارند. سؤال می شود که امام حسین اگر می توانست، یک قطره آب برای بچه اش می گرفت تا کشته نشود، یا قمر بنی هاشم اگر می توانست کاری بکند این اتفاقات نمی افتاد!! این ها را ما می خواهیم بدانیم.

پاسخ:

اولاً بنا نبود که این ها با معجزه کار را جلو ببرند، این ها بنا است الگو برای ما باشند. اگر بنا باشد پیغمبر و ائمه کارهای دنیوی خودشان را با معجزه جلو ببرند، دیگر الگو برای ما نمی توانند باشند. پیغمبر می دانست در «جنگ احد» شکست می خورد یا نمی دانست؟ اگر نمی دانست (نستجیر بالله) نقص بر پیغمبر است. آیه قرآن می فرماید:

(عَالِمُ الْغَيْبِ فَلَا يظْهَرُ عَلَى غَيْبِهِ أَحَدًا، إِلَّا مَنْ ارْتَضَى مِنْ رَسُولٍ)

دانای غیب اوست و هیچ کس را بر اسرار غیبش آگاه نمی سازد، مگر رسولانی که آنان را برگزیده

سوره جن (۷۲): آیات ۲۶ و ۲۷

قرآن می گوید انبیاء را ما از غیب مطلع کردیم، پیغمبر اگر نمی دانست (نستجیر بالله) نقص بر پیغمبر است چون قرآن می گوید: انبیاء و مرسلین را از غیب مطلع کردیم.

و اگر می دانست چرا جلوگیری نکرد؟ چرا به جای آن کسانی که در بالای کوه «جبل الرماة» گذاشته بود افراد دیگری نگذاشت؟ می دانست که این ها خیانت می کنند یا نمی دانست خیانت می کنند؟

لذا ببینید اهل بیت (علیهم السلام) یک علم ظاهری دارند که بر طبق این علم ظاهری عمل می کنند. پیغمبر می گوید: من با قَسَم و بینه ها، در دعاوی مردم قضاوت می کنم نه با علم غیبیم. اعمال ائمه بر طبق علم ظاهری است. علم باطنی این ها اگر یک در جایی هدایت یک نفر بر آن علم غیب متوقف باشد، نجات یک نفر متوقف

باشد، از آن علم غیب استفاده می‌کنند و اگر نه، متوقف نشود و مسائل عادی باشد، می‌دانند ولی موظف و مکلف به استفاده نیستند.

در زمان سابق، آن‌هایی که یادشان می‌آید روی ماشین‌های دولتی می‌نوشتند: "استفاده اختصاصی ممنوع" در «جمهوری اسلامی» هم، اوائل انقلاب اینگونه بود.

مثلاً یک ماشین دولتی در اختیار یک «استاندار» و یا «فرماندار» است این را برای استفاده در کارهای دولتی دادند، اگر این بخواهد از این ماشین استفاده شخصی بکند ممنوع و خلاف قانون است، و می‌تواند پی‌گیری قضایی داشته باشد!

بلا تشبیه بلا تشبیه، ائمه (علیهم السلام) هم علم غیب‌شان، و قدرت مافوق قدرت بشری‌شان مثل این می‌ماند و استفاده اختصاصی ممنوع مگر اینکه برای هدایت دیگران باشد.

ائمه (علیهم السلام) هزاران کار خلاف اطراف‌شان انجام می‌شد، ولی لب فرو می‌بستند. یک بار «ابو بصیر» می‌گوید: ما «مدینه» رفته بودیم با یکی از کنیزها، شب يك کارهایی کردم! فردا صبح فرصت نکردم بروم غسل کنم با همین حال خدمت امام صادق رفتیم. امام فرمود «ابو بصیر!» مگر نمی‌دانی با حالت جنابت خدمت امام رفتن حرام است و اشکال دارد؟! سرم را پایین انداختم و خجالت کشیدم. می‌خواستم زمین شکافته بشود و داخل زمین بروم.

بعضی وقت ائمه می‌خواهند زمینه هدایت فرد را فراهم بکنند یا پرده از روی حقایقی که خدای عالم به این‌ها کرم کرده بردارند، از این قدرت علم غیب خود استفاده می‌کنند؛ ولی آن‌جایی که نه، توقف ندارد، استفاده نمی‌کنند.

اگر بنا باشد حضرت سید الشهداء در عاشورا از قدرتش بخواند استفاده نکند، به طور کلی نمی‌توانست برای ما الگو باشد. و جمله ای هم حضرت سید الشهداء دارد بر این‌که:

«أنا الحسين بن علي ابن فاطمة بنت رسول الله نفسي مع نفسي وأهلي مع أهلكم فلكم في أسوة»

من در این قیامم می‌خواهم اسوه برای مردم باشم.

تاریخ الطبري، اسم المؤلف: لأبي جعفر محمد بن جرير الطبري، دار النشر: دار الكتب العلمية - بيروت؛

ج ۳، ص ۳۰۷

اگر حضرت بخواند اسوه باشد، باید مثل مردم عادی رفتار کند. اگر مردم عادی در آن حالت می‌مانند و آبی پیدا نمی‌شد چه کار می‌کردند؟ مثل همان حالت برای اهل بیت است و اضافه بر آن برای این‌ها یک حکمت یا فلسفه دیگری هم دارد، که این‌ها با تحمل این مصیبت می‌خواهند به دنیا بفهمانند که دودمان «بنی امیه» این قدر پست و رذل هستند!!

«یزید بن حصین» از یاران امام حسین به نیروهای عمر بن سعد گفت: ای مردم! این آب فرات است، سگها و خنزیرها از آن می‌خورند و شما نمی‌گذارید فرزند پیامبر از آن استفاده کند، آیا این انسانیت است؟ گفتند: سوگند به خدا حسین باید تشنه بمیرد.

«هَذَا مَاءُ الْفُرَاتِ تَقَعُ فِيهِ حَنَازِيرُ السَّوَادِ وَ كِلَابُهَا وَ قَدْ حِيلَ بَيْنَهُ وَ بَيْنَ ابْنِهِ فَقَالُوا يَا يَزِيدُ فَقَدْ أَكْثَرْتَ
الْكَلَامَ فَاكْفُفْ فَوَ اللَّهُ لَيُعْطَشَنَّ الْحُسَيْنُ كَمَا عَطَشَ مَنْ كَانَ قَبْلَهُ»

بحار الأنوار (ط - بيروت)، مجلسی، محمد باقر بن محمد تقی، ناشر: دار إحياء التراث العربي - بيروت؛

ج ۴۴، ص: ۳۱۸

از آن طرف «عبدالله بن حصین ازدی» با صدای بلند گفت: ای حسین! آیا آب فرات را می بینی که همچون آسمان آبی صاف است، به خدا سوگند یک قطره از آن خواهید نوشید تا از تشنگی بمیرید.

«و نَادَى عَبْدُ اللَّهِ بْنُ حُصَيْنٍ الْأَزْدِيُّ وَ قَالَ بِأَعْلَى صَوْتِهِ يَا حُسَيْنُ أَلَا تَنْظُرُونَ إِلَى الْمَاءِ كَأَنَّهُ كَيْدُ السَّمَاءِ وَ اللَّهُ لَا تَدُوقُونَ مِنْهُ قَطْرَةً وَاحِدَةً حَتَّى تَمُوتُوا عَطْشًا»

بحار الأنوار (ط - بیروت)، مجلسی، محمد باقر بن محمد تقی، ناشر: دار إحياء التراث العربي - بیروت؛

ج ۴۴، ص: ۳۱۸

این در تاریخ می ماند.

«ویل دورانت» یک «یهودی» است، وقتی در کتاب «تاریخ تمدن» قضیه «کربلا» را مطرح می کند می گوید: قضیه کشتن برادر امام حسین شاید دلیل داشته باشد، «علی اکبر» دلیل داشته باشد، «زهیر» دلیل داشته باشد؛ ولی دودمان «بنی امیه» برای کشتن این طفل ۶ ماهه چه دلیلی دارند؟ جز رذالت و پستی!؟

شما حساب کنید یک «یهودی» بعد از ۱۴۰۰ سال می آید روی قضیه شهادت «علی اصغر» مانور می دهد، میلیون ها انسان را با این کارش بیدار می کند، اصلاً بحث اسلام نه، اگر وجدان بشری داشتند این کارها را انجام نمی دادند.

لذا حضرت امام حسن (سلام الله علیه) خطاب به برادرش گفت: «لا یوم کیومک یا ابا عبدالله» شما یک مقداری تاریخ قبل از عاشورا و بعد از عاشورا را ملاحظه کنید، دودمان «بنی امیه» هدفشان این بود برای همیشه اسلام را نابود کنند و اثری از اسلام نماند. اینها کاری با اهل بیت و پیغمبر و... هم نداشتند، دنبال این بودند که اسلام کلاً محو بشود و از بین برود.

«لا والله إلا دفناً دفناً»

شرح نهج البلاغة؛ اسم المؤلف: أبو حامد عز الدين بن هبة الله بن محمد بن محمد بن أبي الحديد

المدائني الوفاة: ٦٥٥ هـ، دار النشر: دار الكتب العلمية - بيروت / لبنان - ١٤١٨ هـ - ١٩٩٨ م، الطبعة:

الأولى، تحقيق: محمد عبد الكريم النمري، ج ٥، ص ٧٢

این تعبیر «معاویه» است که به «شعبه» پدر «مغیره» می‌گوید. این مواضع و نقشه اینها کاملاً واضح و روشن است!

پرسش:

مسئله جدیدی بعد از نشست شما در «اصفهان» پیش نیامده است؟

پاسخ:

عده ای آمدند از آقایان مراجع درباره مواضع آقای «عابدینی» استفتاء کردند، نمی‌دانم دیدید یا نه، یک غوغایی شده و آقای «عابدینی» در سایتش خیلی عصبانی شده است.

یه عده ای آمدند ده دوازده تا سوال مطرح کردند و از مراجع: از آقای «سبحانی»، «شیخ علی صافی» و آیت‌الله «سیستانی» سوال کردند گفتند: کسی همچین عقیده‌ای دارد که مثلاً امام فقط در بیان احکام معصوم است، یا کلام پیامبر در غدیر هیچ دلالتی بر نصب ندارد و... تکلیفش چیست؟

پرسش:

آقای «عابدینی» می‌گوید به من تهمت زده اند! من اینها را نگفتم!

پاسخ:

نه، اصلاً و ابداً. تمام این مواردی که در این استفتا آمده را ما در مناظره گفتیم، از کتاب‌هایش تصویر نشان دادیم و یک مورد را ایشان انکار نکرد! شما شش ساعت مناظره ای که ما داشتیم را ببینید، هر چه من گفتم تصویر کتاب و جزوه‌اش را آن‌جا آوردم.

جواب استفتا: القاء شبهه به هر نحوی و از هر کسی باشد حرام است بر مؤمنین است از افرادی که القاء شبهه می‌کنند دوری بجویند و خداوند همه را از خطرات و ضلالت حفظ کند.

حاج آقای «سبحانی» دارد: "تمام این مطالب بر خلاف کتاب و سنت و اجماع علمای امامیه است، کسی که از نور ولایت محروم باشد دنبال این مطالب می‌رود، همه این‌ها تکرار مکررات چند قرن دگر اندیشان است."

آیت‌الله «شبیری زنجانی»: «تقریباً معتدل جواب داده است: "پاسخ این شبهات در کتب علما و محققین موجود است. اینها شبهه جدیدی نیست. این‌گونه موارد حتماً با سعه صدر و رعایت آداب و اخلاق علمی و با منطق و استدلال پاسخ داده شود، شرکت در این جلسات اگر برای پاسخ به شبهات آن‌ها مؤثر است، کار پسندیده‌ی است و اگر تأثیری ندارد از ایجاد تقابل و تنش خودداری کنید تا این افراد بهره‌برداری و مظلوم‌نمای نکنند." خیلی جمله زیبای است.

آیت‌الله «گرگانی» به همین شکل: "این‌گونه مطالب بر مبنای استدلال‌ات ضعیف و بعضاً اشتباه بوده و افرادی که این‌گونه مطالب را ترویج دهند دچار گمراهی در مبانی استدلالی هستند و بارها این مطالب توسط علمای گذشته جواب داده شده است."

آقای «صافی» نوشته است: "مطالب فوق باطل و خلاف اصول مسلم دین و مذهب است و معتقد به چنین مطالبی خارج از اسلام است!!"

من این را خبر نداشتم، دیروز یکی از دوستان از «نجف آباد» پیام فرستاده بود که ایشان در گروهش یک فایل صوتی گذاشته بود و در دقیقه ۷ یا ۸ گفته بود که "شما چنین و چنان کردید شما در مناظره شکست خوردید! و انتظار داشتید آقای «قزوینی» در مناظره، کفر «عابدینی» را ثابت کند ولی نشد! ولذا آتش گرفتید و این حرف‌ها را می‌زنید" تعبیر «عابدینی» است.

من هم یک نامه‌ای دارم تنظیم می‌کنم که برایش بفرستم و در فضای مجازی هم بگذاریم منتشر بشود، می‌خواهم بگویم هدف من از این مناظره این بود که یک بحث علمی دوستانه داشته باشیم و شما هم از این کارهای خلاف قرآن و سنتی که دارید بر گردید و اصلاح کنید، من هم عقیده‌ام بر این است که اگر شما اصلاح نکنید و ما این حرف‌هایی که شما می‌زنید را در میزان سخنان اهل بیت قرار بدهیم، جز کفر چیز دیگری نیست! روایات زیادی هم ما داریم:

«من أنکر ولاية علي فهو كافر»

مرآة العقول في شرح أخبار آل الرسول؛ نویسنده: مجلسی، محمد باقر بن محمد تقی، محقق / مصحح:

رسولی محلاتی، هاشم، ناشر: دار الکتب الإسلامية، ج ۳؛ ص ۲۸۳

«مَنْ أَنْكَرَ إِمَامَتَهُ فَقَدْ أَنْكَرَ نُبُوتِي وَ مَنْ جَحَدَ إِمْرَتَهُ فَقَدْ جَحَدَ رِسَالَتِي»

هر که منکر امامت او است منکر نبوت من است و هر که امیری او را انکار کند رسالت مرا انکار کرده است.

الأمالي (للصدوق)، ابن بابویه، محمد بن علی، ناشر: کتابچی - تهران؛ ص ۱۳۲

«أبيها الناس، إن عليا إمامكم من بعدي، و خليفتي عليكم، و هو وصيي و وزيري و أخي و ناصري... من

أنكره فقد أنكرني، و من أنكرني فقد أنكر الله عز و جل»

ای مردم، همانا علی(ع) بعد از من پیشوا و امام و خلیفه من بر شماست و او وصی و وزیر و برادر و یاور من،... هر کس او را انکار کند مرا انکار کرده و هر کس مرا انکار کند خدای عزوجل را منکر شده است.

معانی الأخبار؛ نویسنده: ابن بابویه، محمد بن علی؛ ۳۸۱ ق؛ محقق / مصحح: غفاری، علی اکبر؛ دفتر انتشارات اسلامی وابسته به جامعه مدرسین حوزه علمیه قم؛ ص ۳۷۲

«الْأَيْمَةُ بَعْدِي اثْنَا عَشَرَ أَوْلَاهُمْ عَلِيُّ بْنُ أَبِي طَالِبٍ وَ أَخِرُهُمُ الْقَائِمُ فَهُمْ خُلَفَائِي وَ أَوْصِيَائِي وَ أَوْلِيَائِي وَ حُجَجُ اللَّهِ عَلَيَّ أُمَّتِي بَعْدِي الْمُقَرَّبُونَ لَهُمْ مُؤْمِنُونَ وَ الْمُنْكَرُونَ لَهُمْ كَافِرُونَ»

من لايحضره الفقيه؛ نویسنده: ابن بابویه، محمد بن علی؛ ۳۸۱ ق؛ محقق / مصحح: غفاری، علی اکبر؛ دفتر انتشارات اسلامی وابسته به جامعه مدرسین حوزه علمیه قم؛ ج ۴، ص ۱۸۰

«الرَّادُّ عَلَيْنَا الرَّادُّ عَلَى اللَّهِ وَ هُوَ عَلَى حَدِّ الشُّرْكِ بِاللَّهِ»

الكافي (ط - الإسلامية)؛ نویسنده: کلینی، محمد بن یعقوب بن اسحاق، ۳۲۹ ق، محقق / مصحح: غفاری علی اکبر و آخوندی، محمد؛ دار الکتب الإسلامية تهران؛ ج ۱، ص ۶۷، ح ۱۰

بنای ما این نبود که این حرفها را مطرح کنیم، ولی اگر شما اصلاح نکنید نظر ما هم این است که از این حرفهای شما کفر بیرون می آید و غیر از کفر چیز دیگری نمی آید؛ اینکه ما در روز روشن بگوییم پیغمبر اکرم، علی را نصب نکرده، و تمام این ادله باطل است؛ این غیر از کفر چیز دیگری نیست. یعنی: «انکار ما ثبت من الضروره فی مذهب الشیعه»!

پرسش:

ظاهراً ایشان می گوید ولایت را قبول دارم.

پاسخ:

نه، ولایت معنوی را می‌گویند قبول دارم. اولاً در این جزوه‌اش ولایت معنوی را هم نگفته! ایشان در جلسه حرف را عوض کرد، هر چه من گفتم، گفت: من امامت ائمه را قبول دارم در حالی که در جزوه‌اش امامت را از بیخ منکر است! اصلاً حرف را کلاً در مناظره عوض کرد.

تمام صفحات کتابش را ما آن‌جا نشان دادیم. هر چه من گفتم، صفحه کتابش را در مانیتور نشان دادم و ایشان نتوانست انکار بکند؛ وقتی من صفحات کتابش را نشان دادم جا خورد و شوکه شد. تصور نمی‌کرد اینگونه باشد. چون اگر می‌گفتیم در جزوه‌ات این‌طوری است، جزوه‌اش را بالا پایین می‌کرد می‌گفت: آقا در این‌جا نیست.

ما تمام صفحات کتابش را دیدیم و از مطالبش اسکن گرفتیم و آن قسمت مورد نظر خودمان را هم رنگی کرده بودیم. چون صفحات خیلی بزرگی است. مطالعه کردن یک مطلب شاید ۲۰ دقیقه، نیم ساعت وقت بگیرد. مثلاً من گفتم شما می‌گویید در رابطه با «آیه اكمال» یک روایت صحیح نداریم؛ ما نزدیک ۴۷-۴۸ روایت در این زمینه داریم که ده دوازده روایت هم صحیح است، الباقی هم مؤید است؛ با این‌که آقای «ابو القاسمی» دو سه بار گفت به این سوال فلانی جواب بده، هیچ جوابی نداد. چون جوابی نداشت.

هر وقت نوبت من می‌شد می‌گفتم: این و این را گفتم ولی جواب ندادی، این سوال و این سوال من را جواب ندادی! این یکی از روش‌های مناظره است و نکته ظریفی است. من به دوستان هم توصیه می‌کنم در بحث‌ها وقتی شما بحثی را مطرح می‌کنید، و می‌بینید که طرف حاشیه می‌رود یا پاسخ نمی‌دهد، شما نوبت بعدی بشمارید: آقا من این را گفتم شما جواب ندادی، این را گفتم شما جواب ندادی، حالا سوال جدیدی می‌کنیم شما جواب بدهید.

آغاز بحث...

در رابطه با این که آیا اهل بیت مصدر تشریح معارف دینی هستند یا صحابه مصدر تشریح هستند؛ ما به این جا رسیدیم گفتیم که خود صحابه برای یکدیگر ارزشی قائل نیستند، همدیگر را تفسیق و تکفیر می کنند. وقتی صحابه از دیدگاه صحابه این قدر مورد نقد است، آیا این صحابه برای ما می تواند مصدر تشریح و ناقل سنت پیغمبر باشد یا نمی تواند باشد؟ ما هم در این بحث مان یک روایت از شیعه نیاوردیم؛ همه اش از کتب اهل سنت آوردیم.

این عبارت آقای «ذهبی» است در کتاب «الرواة الثقات المتكلم فيهم بما لا يوجب ردهم» ایشان می گوید:

«فبعض الصحابة كفر بعضهم بتأويل ما»

صحابه با یک توجیهات کوچک همدیگر را تکفیر می کردند!

بعد می گوید:

«والله يرضى عن الكل و يغفر لهم»

الرواة الثقات المتكلم فيهم بما لا يوجب ردهم؛ اسم المؤلف: الإمام الحافظ أبي عبد الله محمد بن أحمد بن عثمان الذهبي الوفاة: ۳ / ذي القعدة ۷۴۸هـ، دار النشر: دار البشائر الإسلامية - بيروت - لبنان -

۱۴۱۲هـ - ۱۹۹۲م، الطبعة: الأولى، تحقيق: محمد إبراهيم الموصلي، ج ۱، ص ۲۳

من نمی دانم تعبیر «والله يرضى عن الكل ويغفر لهم» چه معنای دارد؟ یک صحابه به دیگری می گوید تو کافر هستی؛ در «صحيح بخاری» و «صحيح مسلم» نیز آمده است؛ ما به «ذهبی» می گوئیم: آقای «ذهبی»! شما می گوئید: «فبعض الصحابة كفر بعضهم بتأويل ما والله يرضى عن الكل ويغفر لهم»! ولی پیغمبر می گوید:

«لَا يَزِمِي رَجُلٌ رَجُلًا بِالْفُسُوقِ وَلَا يَزِمِيهِ بِالْكَفْرِ إِلَّا اِزْتَدَّتْ عَلَيْهِ إِنْ لَمْ يَكُنْ صَاحِبُهُ كَذَلِكَ»

الجامع الصحيح المختصر؛ اسم المؤلف: محمد بن إسماعيل أبو عبدالله البخاري الجعفي الوفاة: ۲۵۶ ، دار

النشر: دار ابن كثير ، اليمامة - بيروت - ۱۴۰۷ - ۱۹۸۷، الطبعة: الثالثة ، تحقيق: د. مصطفى ديب البغا،

ج ۵، ص ۲۲۴۷، ح ۵۶۹۸

یعنی اگر دو نفر همدیگر را تکفیر کنند، آقای «زید»، «عمرو» را بگوید کافر است، اگر کافر نباشد کفر به خودش بر می‌گردد؛ یعنی تکفیر مؤمن موجب تکفیر خودش خواهد شد. اگر آن طرف کفرش ثابت نباشد اگر آن طرف استحقاق لعن نداشته باشد.

«يرجع اللعن الى الاعن»

این حرف ما نیست در «صحيح بخاری» است. «کافی» و «تهذیب» و «وسائل» هم که نیست! الی ماشاء الله از این روایت‌ها ما داریم که شاید بیش از ۵۰-۶۰ تا روایت آقایان دارند بر این که اگر کسی فرد دیگری را یا مسلمانی را تکفیر کند، اگر آن شخص کافر نباشد، کفر به خودش بر می‌گردد. آنوقت جناب ذهبی می‌گوید:

«والله يرضى عن الكل ويغفر لهم»

در «صحيح بخاری» در قضیه «افک» آمده که دو تا از بزرگان «انصار»، بنام «أسيدُ بن الحضير»، و «سعد بن عباده» با هم دعوايشان می‌شود. «اسيد» به «سعد» می‌گوید:

«كَذَبْتَ لَعْمُرُ اللَّهِ وَاللَّهِ لَنَقُتِلَنَّكَ فَإِنَّكَ مُنَافِقٌ تُجَادِلُ عَنِ الْمُنَافِقِينَ»

به خدا قسم دروغ می‌گویی، تو منافق هستی! تو داری از منافقین دفاع می‌کنی.

الجامع الصحيح المختصر؛ اسم المؤلف: محمد بن إسماعيل أبو عبدالله البخاري الجعفي الوفاة: ۲۵۶ ، دار

النشر: دار ابن كثير ، اليمامة - بيروت - ۱۴۰۷ - ۱۹۸۷ ، الطبعة: الثالثة ، تحقيق: د. مصطفى ديب البغا،

ج ۲، ص ۹۴۴، ح ۲۵۱۸

این آقا که با کلمه «إِنَّ» و با فاء هم آورده است، یا راست می‌گوید یا دروغ می‌گوید؛ اگر راست می‌گوید، پس طرف مقابلش منافق است و اگر دروغ می‌گوید طبق سخن پیغمبر نفاق به خودش بر می‌گردد؛ یعنی «ثَبَّتْ نِفَاقُهُ»؛ یعنی این‌ها از آن ادله‌ای است که رفتش هم به ضرر است، برگشتش هم به ضرر است.

حالا ما می‌خواهیم از این آقا شریعت را بگیریم، این آقا به مجرد این‌که عصبانی می‌شود نسبت نفاق می‌دهد، می‌تواند شریعت را همانگونه که هست به ما منتقل کند یا نه؟

یکی از شبهاتی که آقای «عابدینی» چند بار تکرار کرد، ولی من نمی‌خواستم حاشیه بروم، این بود که می‌گفت خدای عالم می‌فرماید:

(جَاهِدِ الْكُفَّارَ وَالْمُنَافِقِينَ)

با کافران و منافقان جهاد کن!

توبه (۹): آیه ۷۳

آیا پیغمبر با منافقین جهاد کرد یا نه؟ جوابش را خود آقایان دادند. در رابطه با «عبدالله ابن اُبی» که گفت:

«لئن رجعنا إلى المدينة ليخرجن الأعز منه الأذل»

اگر به «مدینه» بر گردیم، آدم‌های شریف، این پست‌ها و صحابی خار و ذلیل را از «مدینه» بیرون می‌کنند.

«فقال عمر ألا نقتل يا رسول الله هذا الخبيث»

عمر گفت: آیا من این خبیث را نکشم؟

الجامع الصحيح المختصر؛ اسم المؤلف: محمد بن إسماعيل أبو عبدالله البخاري الجعفي الوفاة: ۲۵۶ ، دار

النشر: دار ابن كثير , اليمامة - بيروت - ۱۴۰۷ - ۱۹۸۷، الطبعة: الثالثة ، تحقيق : د. مصطفى ديب البغا،

ج ۲، ص ۱۲۹۶، ح ۳۳۳۰

می‌گویند یک کسی رفته بود یک شهر دیگر و دعوا کرده بود ولی نتوانسته بود کاری انجام بدهد، وقتی به شهر خودش برگشته بود، رفته بود بالای پشت بام و رو کرده بود به طرف آن شهر و شروع کرده بود جواب فحش‌های آنها را دادن، زنش گفته بود: مرد بیا پایین خون به پا نکن، فتنه درست نکن!!

این‌جا هم قضیه خلیفه دوم است؛ تعبیر خود آقا است که می‌گوید در جنگ‌ها من مثل بز کوهی از کوه بالا می‌رفتم. من در «جنگ احد» فرار می‌کردم و بالای کوه می‌رفتم. در «جنگ حنین» هم که فرار کرد.

آقایان اهل سنت نتوانستند ثابت کنند در طول این ۱۳ سال - عمر سال ۱۰ مسلمان شد ۳ سال در مکه بود، ۱۰ سال هم در مدینه بود - ایشان یک مورد شمشیری، چوبی، شلاقی به منافقین، به مشرکین، و یا به کفار بزند. آقایان نتوانستند اثبات کنند. چه ابوبکر، چه عمر، چه عثمان! هیچ کدامشان!

حتی یکی از علمای اهل سنت یک جمله زیبایی می‌گوید. از بعضی از جمله‌ها آدم خیلی لذت می‌برد. جمله خیلی شیرین است، می‌گوید: آن دورانی که پیغمبر و «بنی هاشم» در «شعب ابیطالب» بودند، - شما ملاحظه کنید سخت‌ترین دوران اسلام برای رسول اکرم، دوران «شعب» بود. اگر شما مطالعه کنید شاید دشواری شعب برای قلب نبی مکرم از «جنگ احد» بیشتر نبود کمتر نبود - آن وقتی که پیغمبر با «بنی هاشم» در «شعب ابیطالب» بودند آقای ابوبکر و عثمان و ... کنار زن و بچه با خیال راحت زندگی می‌کردند، در طول این ۳ سال آیا ابوبکر، یا عثمان - حالا عمر آن زمان مسلمان نشده بود. او تقریباً بعد از «شعب ابیطالب» مسلمان شد. - آیا این‌ها یک برگ از درخت کردند برای زن و بچه‌ها فرستادند یا یک دانه میوه، یا یک کف دست نان برای افراد

محاصره شده در «شعب ابیطالب» در آن ۳ سال فرستادند؟ این آقا می‌گوید: «فقال عمر ألا نقتل يا رسول الله هذا الخبيث!»!

بعد می‌گوید:

«فقال النبي لا يتحدث الناس أنه كان يقتل أصحابه»

الجامع الصحيح المختصر؛ اسم المؤلف: محمد بن إسماعيل أبو عبدالله البخاري الجعفي الوفاة: ۲۵۶ ، دار النشر: دار ابن كثير ، اليمامة - بيروت - ۱۴۰۷ - ۱۹۸۷ ، الطبعة: الثالثة ، تحقيق : د. مصطفى ديب البغا، ج ۲، ص ۱۲۹۶، ح ۳۳۳۰

علت این‌که پیغمبر با منافقین درگیر نظامی نشد، این بود چون منافقین در درون مسلمان‌ها آن‌چنان خودشان را جا داده بودند که از مسلمان‌ها خودشان را مؤمن‌تر نشان می‌دادند؛ اگر بنا بود پیغمبر منافقین را بکشد - در «جنگ احد» هزار نفر از «مدینه» خارج شدند به «جنگ احد» بروند ولی ۳۰۰ نفرشان برگشتند، یعنی یک سوم سپاه پیغمبر جزو منافقین بودند!! - اگر چنان‌چه این‌ها را پیغمبر می‌کشت، این‌ها در میان مردم منتشر می‌کردند که پیغمبر روی گردن اصحابش شمشیر گذاشته، آی مردم! اگر مسلمان بشوید فردا شما را هم می‌کشند! پیغمبر اکرم چه کار کند؟

در اول انقلاب در «مجلس شورای اسلامی» قانونی را داشتند وضع می‌کردند در رابطه با گرفتن «جزیه» از اهل کتاب یعنی «مسیحی»ها و «یهودی»های «ایران»! از آن طرف «پاپ» پیام داد اگر بخواهید برای «مسیحی»های ایران «جزیه» جعل کنید در تمام دنیا که اکثریت با ما است، برای تمام مسلمان‌ها «جزیه» وضع می‌کنیم.

«امام (رضوان الله تعالى عليه)» پیام داد که این قانون را بپیچید کنار بگذارید به صلاح نیست!! حالا یک کسی بیاید اشکال کند که گرفتن «جزیه» دستور قرآن و اسلام است چرا کنار گذاشتند؟ یک سری مسائلی است که تابع مصالح است، مصلحت اقتضاء می کند یک دفعه حاکم اسلامی دستور بدهد حجتی که از اوجب واجبات است تعطیل بشود! شما فلان جا می روید نماز نخوانید چون نماز خواندن شما، باعث می شود جان تان به خطر بیافتد.

فرض، شما یک جایی رفتید یقین دارید اگر شما نماز بخوانید حرمت شما شکسته می شود، چه بسا موجب قتل شما و موجب قتل یک عده دیگری هم می شود، خواندن نماز چه صورت دارد؟ اصلاً ما کاری نداریم از آقایانی که می گویند ما متجدد هستیم از این ها شما سوال کنید نماز هیچ! شما یک جایی رفتید می گویند شما باید کلمه کفر بر زبانت جاری کنی، اگر کفر به زبان جاری نکنی تو را می کشیم! حکمش چه است؟

آیات را ما پارسال خواندیم؛ در چندین آیه آمده است اصحابی مثل «بلال» و «عمار» کفر به زبان جاری می کنند، مسلمان ها او را مذمت می کنند که تو کافر شدی! خدمت نبی مکرم می آید آیه:

(إِلَّا مَنْ أَكْرَهَ وَقَلْبُهُ مُطْمَئِنٌّ بِالْإِيمَانِ)

بجز آنها که تحت فشار واقع شده اند در حالی که قلبشان آرام و با ایمان است.

سوره نحل (۱۶): آیه ۱۰۶

نازل می شود! بله به پیغمبر اکرم خطاب شده:

(جَاهِدِ الْكُفَّارَ وَالْمُنَافِقِينَ)

با کافران و منافقان جهاد کن!

سوره توبه (۹): آیه ۷۳

پیغمبر موظف بوده، هم با کفار و هم با منافقین جهاد کند. با کفار، موقعیت آمده جهاد کرده با منافقین موقعیت نیامده جهاد نکرده! شما عبارت «**یقتل اصحابه**» را در اینترنت بزنید شاید بیش از ۵۰ روایت در برخورد پیغمبر با منافقین پیدا کنید که پیغمبر می‌گوید من این‌ها را نمی‌کشم چرا؟

« لا يتحدث الناس أنه كان يقتل أصحابه »

الجامع الصحيح المختصر؛ اسم المؤلف: محمد بن إسماعيل أبو عبدالله البخاري الجعفي الوفاة: ۲۵۶ ، دار النشر: دار ابن كثير ، اليمامة - بيروت - ۱۴۰۷ - ۱۹۸۷ ، الطبعة: الثالثة ، تحقيق : د. مصطفى ديب البغا، ج ۲، ص ۱۲۹۶، ح ۳۳۳۰

این باعث می‌شود هم مسلمانانی که ایمان آورده‌اند وحشتزده بشوند، از کجا معلوم فردا پیغمبر ما را نکشد؟! و از آن طرف مهم‌تر آن‌هایی که زمینه اسلام‌شان فراهم شده از اسلام آوردن پیشیمان می‌شدند. آن زمان کفار، امکانات‌شان خیلی بالاتر از مسلمان‌ها بوده می‌آمدند تبلیغ می‌کردند آی مردم مسلمان نشوید ببینید پیغمبر آن‌هایی که مسلمان شده بودند به بهانه نفاق، همه را کشت!

در این قضایا فرض این آقای عمر یا راست می‌گوید این خبیث است من می‌خواهم او را بکشم یا دروغ می‌گوید؛ اگر راست می‌گوید پس «**هذا خبيثٌ محذور الدم**» و نمی‌تواند شریعت برای ما نقل کند؛ و اگر نه، دروغ می‌گوید که نسبت خباثت به او می‌دهد، پیغمبر فرمود اگر کسی نسبت فسق به کسی دیگر بدهد و طرف شایستگی فسق نداشته باشد، فسق به خود «**رامی بالفسق**» بر می‌گردد.

«تفتازانی» جمله زیبایی دارد، «تفتازانی» در حقیقت از استوانه‌های کلامی اهل سنت است. این‌ها چهار، پنج نفر قهرمان در «علم کلام» دارند. یکی از این‌ها «قاضی عبدالجبار معتزلی» است. و از جمله آن‌ها: «تفتازانی»، «عزالدين ايجي»، «سید جرجانی صاحب عوامل» و «فخر رازی» هستند. این چهار پنج نفر قهرمان «علم کلام» اهل سنت هستند. یعنی این‌ها امروز هر چه در مباحث کلامی دارند از این چهار پنج نفر گرفتند.

حرف‌های این چهار، پنج نفر را از علم کلام اهل سنت بیرون بکشید هیچی برای‌شان نمی‌ماند.

«تفتازانی» یک تعبیر خیلی زیبای دارد، این کلام را که ما بعضاً در مناظرات مان مطرح می‌کنیم «فَبُهِتَ الَّذِي» می‌شوند! آقای «تفتازانی»، در «شرح مقاصد» - که البته هم شرح، و هم اصل مقاصد برای خودش است - می‌گوید:

«ما وقع بين الصحابة من المحاربات والمشاجرات على الوجه المسطور في كتب التواريخ والمذكور على ألسنة الثقة يدل بظاهرة على أن بعضهم قد حاد عن طريق الحق وبلغ حد الظلم والفسق وكان الباعث له الحقد والعناد والحسد واللداد وطلب الملك والرياسة والميل إلى اللذات والشهوات»

شرح المقاصد في علم الكلام؛ اسم المؤلف: سعد الدين مسعود بن عمر بن عبد الله التفتازاني الوفاة:

۷۹۱هـ، دار النشر: دار المعارف النعمانية - باكستان - ۱۴۰۱هـ - ۱۹۸۱م، الطبعة: الأولى، ج ۲، ص ۳۰۶

ایشان بعد توجیه می‌کند - می‌گویند خدای عالم احمق را آفرید، احمق هم توجیه را آفرید! - بعد می‌گوید:

«ليس كل صحابي معصوما»

اگر این غیر معصومین شریعت را بخواهند برای ما نقل کنند چه کار کنیم؟ آقای «الف» از صحابه، شریعتی برای ما نقل کرده، ما شک می‌کنیم که این آقا جزء معصومین صحابه هستند یا فساق صحابه هستند؟ نتیجه تابع اخص مقدمات است لذا می‌گوییم طرف فاسق بوده لذا کنار بگذار! تک تک روایات صحابه را شما بخواهید رویش انگشت بگذارید این قاعده درباره‌اش جاری است بعد می‌گوید:

«إلا أن العلماء لحسن ظنهم بأصحاب رسول الله ذكروا لها محامل وتأويلات بها تليقو ذهبوا إلى أنهم

محفوظون عما يوجب التضليل والتفسيق صونا لعقائد المسلمين عن الزيغ والضلالة»

شرح المقاصد في علم الكلام؛ اسم المؤلف: سعد الدين مسعود بن عمر بن عبد الله التفتازاني الوفاة:

٧٩١هـ، دار النشر: دار المعارف النعمانية - باكستان - ١٤٠١هـ - ١٩٨١م، الطبعة: الأولى، ج ٢، ص ٣٠٦

می گوید: آمدند توجیه کردند تا مسلمانها عقایدشان متزلزل نشود. این همانی است که ما شیعه داریم می‌گوییم؛ آیا شیعه غیر از این را دارد می‌گوید؟ می‌گوییم این صحابه‌ای که: «بلغ حد الظلم والفسق، حاد عن طریق الحق» اگر این صحابه شریعتی برای ما نقل کرد ما می‌توانیم این شریعت را بگیریم؟

آقای «تفتازانی»! آیا پیغمبر اکرم فرمود: «اني تاركُ فيكُمُ الثَّقَلَيْنِ كتابِ الله و اصحابي»! یا فرمود:

«اني تاركُ فيكُمُ الثَّقَلَيْنِ أَحَدُهُمَا أَكْبَرُ مِنَ الْآخِرِ كِتَابُ اللَّهِ حَبْلٌ مَمْدُودٌ مِنَ السَّمَاءِ إِلَى الْأَرْضِ وَعِترتي أَهْلُ بَيْتِي وَانْهَمَا لَنْ يَفْتَرِقَا حَتَّى يَرِدَا عَلَيَّ الْحَوْضُ»

مسند الإمام أحمد بن حنبل؛ اسم المؤلف: أحمد بن حنبل أبو عبدالله الشيباني الوفاة: ٢٤١، دار النشر:

مؤسسة قرطبة - مصر، ج ٣، ص ١٤، ح ١١١٩

شما آن‌که پیغمبر معین کرده بود را پیچیدی و در بقچه کنار گذاشتی و حاضر هم نیستید روایتی از آن‌ها نقل کنید؛ از این طرف رفتید سراغ صحابه، صحابه هم این همه مشکل دارند، می‌گویید: بله ما برای این‌که مشکل درست نشود و مسلمان‌ها دچار تضلیل و گرفتاری نشوند، ما ناگزیر هستیم کار صحابه را توجیه بفرماییم!!

آقای تفتازانی! این‌جا توجیه فرمودی، در شب اول قبر می‌خواهی چه کار کنی؟ فردای قیامت چه کار می‌خواهی بکنی؟ آقای «تفتازانی» با این کار میلیون‌ها انسان را گمراه کردی سراغ اهل بیت نرفتند و آمدند سراغ صحابه و انکشف بر این‌که این شریعت که این‌ها معین کردند این شریعت نبوده یک چیز دیگری بوده!

وقتی یک مسلمان می‌آید از این صحابه می‌شنود بر این‌که (نستجیر بالله) حضرت ابراهیم برای نجات جان خودش، همسر خودش را برای فسق و فجور در اختیار حاکم، قرار می‌دهد آیا این مسلمان فردا این غیرت را

دارد از ناموسش دفاع کند؟ یا نه، اگر مشابه این هم پیش آمد می گوید: آقا این خانم من دو دستی خدمت شما، به من متعرض نشو، هر چه می خواهی بر سر خانم من بیاور!؟ بحث فقط تنها نماز و روزه و زکات که نیست، این قضایا و امثال این ها هم است.

«والسلام علیکم ورحمة الله»